

وزرای دوره غزنویان

الوزیر شمس الکعات ابوالقاسم احمد بن الحسن المیمندی رحمه الله:

شمس الکعات احمد بن میمندی از سیاستمداران بنام عهد غزنوی است که فضل و ادب را با کفایت و تدبیر جمع داشت و بنا بر نوشته عوفی: وزیر ستوده خصال و صاحبی با اقبال بود. سلطان محمود پس از عزل اسفراینی وزارت خود را بدست با کفایت اوسپرد (سال ۴۰۱ هـ). احمد میمندی برادر رضاعی محمود بود و در کودکی با وی همبازی و در یک مکتب پرورش یافته بود (۱) پدرش حسن در دوران امارت سبکتکین عامل و نایب بست بود که به سعایت بدخواهان امیر ناصرالدین سبکتکین بر او بدگمان شد. (۲) و به سبب خیانتی ظاهر که در اموال و اعمال بدو نمودند امیر سبکتکین فرمود تا او را بر درخت صلب کردند. (۳)

احمد میمندی از زمانیکه محمود حکومت خراسان را عهده دار بود ریاست دیوان رسایل او را داشت. (۴) و با حسن عمل و متانت عزم به خوبی از عهده انجام این وظیفه برآمد و چندی بعد نیز سلطان انجام امور مالی و جمع عایدات دیوانی بست و رنج را نیز ضمیمه مشاغل وی نمود.

احمد مردی بلیغ و فصیح و فاضل بود. در درایت و کفایت شهره آفاق بود و بین فاضلان و علماء آن دوران شهرت کافی داشت در جمیع اموری که به او محول میشد لیاقت و کفایت تمام از خود نشان میداد. معروفست که ابوالعباس اسفراینی وزیر اول سلطان محمود در رتق و فتمق امور از او استعانت می جست و سلطان محمود نیز درجه لیاقت و مدیریت او را میدانست و روز بروز بر مرتبه و اعتبار او میافزود تا اینکه به وزارت رسید. در نسایم الاسحار آمده است: خواجه احمد بن الحسن رفیع سلطان محمود و در کتب تعلیم و استفادت با او همدرس و بسماحت شیم و رجاحت کرم و فصاحت قلم و علوهم و احتقار دینار و دم بر روزا و کبرای عالم فایق آمد.

در تباشیر صبح سلطنت سلطان محمود او صاحب دیوان انشاء و رسالت بود و جذبات عنایت ساطانی لحظه او را از درجه ای به درجه ای ارتقا میداد، تا مستوفی الممالک گشت و شغل

۱- آثار الوزراء، عقیلی، ص ۱۵۲

۲- دستورالوزرا ص ۱۳۹- آثارالوزرا: ص ۱۵۲

۳- نسایم الاسحار فی لطایف الاخبار - آثارالوزراء، ص ۱۵۲

۴- لباب الالباب، محمد عوفی ص ۶۲، آثارالوزراء ص ۱۵۲

عرض عساکر ضمیمه آن شد و بعد از چند سال تصرف و عمل و حکومت مجموع بلاد خراسان علاوه اشغالش آمد و اواز عهده تمامت آن اعمال بروجه بصیرت تفصی نمود و بوقت آنکه شرب عنایت سلطان بروزیر ابوالعباس اسفراینی تغییر پذیرفت و او را محبوس داشته ، متوجه دیار هند گشت خواجه احمد حسن را به خراسان فرستاد تا جایب اموال و خرج نمود و آثار شهامت به اظهار رسانید و به وقت مراجعت رایات سلطانی اموال و افر و تحف متکثر به خدمت سلطان آورد و رعایای خراسان بر اخلاص و هواداری او منطبق شدند زبان را به ثناء و شکرش منطبق گردانیدند. سلطان منصب وزارت بدو ارزانی فرمود و عنان حل و عقد امور و زمام قبض و بسط مصالح جمهور در قبضه شایستگی او نهاد. (۱)

محمد عوفی در وصف او مینویسد: «چون دولت سلطانی (محمود) بالا گرفت و کار ملک قرار یافت او را عارض ملک خود کرد و وقتی که عارض بود کف او معارض عارض بود ، یعنی ابر و چه جای ابرست؟ که ابر کف در ریاست و دریا کف را با کف دریا چه نسبت توان کرد؟» (۲) احمد حسن میمندی از فضلی به نام روزگار خود بود ابیاتی به عربی و فارسی از او در دست است. (۳) برخلاف ابوالعباس اسفراینی دیوان محمود را برای رساندن پایه فضل و دانش خود از زبان عربی ، از فارسی برگرداند و در این مورد سخن بسیار رفته است البته همانطوریکه قبلاً اشاره شد نمیتوان باور کرد که باز گردانیدن دیوان از عربی به فارسی به سبب عربی نداشتن ابوالعباس بود و یا بالعکس باز گردانیدن دوباره دیوان به عربی نتیجه بنهایت احمد بن حسن بوده است. و همچنین نمیتوان ادعا کرد که باز گردانیدن دیوان به عربی از جانب احمد میمندی به آن جهت بوده است که او نیز مانند صاحب بن عباد وزیر مشهور آل بویه از زبان فارسی بیزار بوده و شیفته زبان و ادبیات عرب بوده است بلکه بهتر است اینطور تفسیر نمود که انگیزه اصلی اینکار موضوع سیاسی بود و آن جهت تسهیل در امر پیوند با دربار خلافت و سایر امرای هم عصر غزنوی بوده است. و در اینجا بهتر است اضافه شود که گو اینکه احمد میمندی از زبان فارسی بیزار شود ولی زیاد هم طرفدار آن بوده است و بر خلاف وزیران و دبیران دیگر دلبستگی تامی به این زبان نداشت و بهترین شاهد بر این گفتار رفتار وی با فردوسی است که پس از عزل اسفراینی و روی کار آمدن احمد میمندی فردوسی پاداشی شایسته از محمود دریافت نکرد.

احمد میمندی مدت زیادی وزارت محمود را داشت. در اینکه چند سال این وزیر عالیقدر شغل مهم وزارت را در دربار محمود به عهده داشت اختلاف نظر بوده است. مرحوم اقبال مانند فصیح خوافی تاریخ عزل این وزیر را سال ۴۱۵ هـ نوشته است که بادر نظر گرفتن تاریخ روی کار آمدنش بین ده تا ۱۴ سال وزارت داشته است. به گفته مؤلف مجمع الانساب «مدت

۱- نسایم الاسحار فی لطایف الاخبار

۲- لباب الالباب ، محمد عوفی ، ص ۶۲

ده سال در وزارت ید بیضا نموده». و غیاث الدین خواندمیر در دستور الوزراء و میر حیدر رازی در تاریخ حیدری مدت وزارت او را هجده سال نوشته اند. و مدت وزارت ابن وزیر در نسایم - الاسحار ۱۹ سال آمده است. بهر حال ابن وزیر عالیقدر پس از مدت درازی که عهده دار مسند وزارت بوده به سعایت امرا و بزرگان کشور که بروی حسد میوزیدند از وزارت عزل و بیکی از قلاع مستحکم هندوستان فرستاده شد.

خواندمیر مینویسد: جماعتی از امرای بزرگ مثل آلتون تاش (۱) حاجب و امیر علی خویشاوند در مجلس رفیع سلطان زبان به بغیبت و بهتان آن آصف سلیمان نشان بگشادند و بحکم کلمه «من یسمع بخل» آن سخنان پریشان در دل سلطان عالی مکان اثر کرده رقم عزل بر ناحیه حال جناب وزارت مآب کشید و او را در قلعه ای از قلاع بلا دهند مجبوس گردانید» (۲)

در مجمع الانساب چنین آمده است: احمد حسن میمندی «در وزارت ید بیضا نمود دست او در از شد و سلطان از وی دلگیر شد و به کارهای وی اعتراض مینمود... تا وقتی او را مصادره فرمود و به قلعه ای از قلاع هندوستان دربند کرد» (۳)

در مورد عزل میمندی داستانهایی زیادی آورده اند از جمله مینویسند: «چون سلطان (محمود) به سمرقند شد حکم کرد که هیچ غلام نخرد و آن وزیر در سمرقند غلامی خریده بود از پنهان سلطان به مبلغ دوهزار دینار و پنهان او را به غزنین آورده بود و او را در حرم داشت چنانکه کسی او را نمیدید و چنانچه حال سلطان بود عادت آن خود را معلوم کرد و مرد فرستاد و غلام بدید و آن غلام را آماده داشت بدست آن هم مضرب (۴)، پس روزی وزیر را گفت:

آن غلام که در سمرقند خریده ای بیاور، وزیر انکار کرد، سلطان گفت به سر من سوگند خورد که تو این غلام نداری که نامش آرامش است و به دوهزار دینار خریده ای و فلان روز از فلان خواجه در سمرقند و سوگند بخورد. پس در مجلس سلطان کس فرستاد و آن غلام را از خانه بیرون آوردند وزیر مخفی شد و عذر خواست و گفت: بد کردم در آن هفته سلطان را مهمانی کرد قریب به صد هزار دینار ز رخسار کرد و سلطان حالیا از سر گناه گذشت و اما در دل کرد و هر روز بهانه گرفتی... تا وقتی او را مصادره فرمود به قلعه ای از قلاع هندوستان دربند کرد» (۵) محمد عوفی در جوامع الحکایات و لوا مع الروایات چنین مینویسد: «آورده اند که در آن وقت که خواجه احمد بن حسن رحمه الله علیه وزیر سلطان بود جمله ارکان دولت و اعیان حضرت با و بد شدند و در خدمت سلطان تخلیطها کردند تا رأی سلطان بروی متغیر شد و قصد کرد که او را

۱- آلتون تاش کلمه ترکی است آلتون به معنی طلا و تاش به معنی سنگ است.

۲- دستور الوزراء، خواندمیر ص ۱۴۰

۳- مجمع الانساب.

۴- هم مضرب یعنی هم نژاد. مضرب به معنی نژاد است.

۵- مجمع الانساب

معزول کند. ابونصر مشکان گوید که در آن حال که ارسلان جاذب به نزدیک من نامه نوشت و در آنجا ذکر کرده بود که: شنیدم که پادشاه برخواجه احمد متغیر شده است و ما بندگان را نرسد که بر دای پادشاه اعتراضی کنیم اما به حکم شفقت آنچه دانم و ما را فراز آید واجب باشد باز نمودن و شک نیست که خواجه احمد از کفایت زمان وزیران دورانست و بر ما مبارک آمده است و در دبیرستان با هم بوده ایم و از هر گونه گرم و سرد بوی رسیده است و بد نیست که شغل وزارت به اسم او بوده است و امروز هر کرا در کار آرند حشمت ماند و او را دشمن بسیارست و سبب دشمنی وی با ایشان آنست که امر خداوند خویشان را مشفقست و رضای ایشان فرو میگذارد و در مرافق دیوانی کوشد، بدین سبب همگان با وی خصم شدند، باید که این نامه را پیش حضرت پادشاه عرضه داری و من دانم که دای پادشاه را چنان متغیر گردانیده اند که این نصیحت مفید نشود لیکن صواب آن باشد که اگر وقتی پادشاه پشیمان شود بر ما بندگان اعتراضی نکند و ما معذور باشیم. (۱) بدین ترتیب حمادت امرا و بزرگان مملکت با وی وسایت و بدگوئیهای آنان در حق این وزیر عالیقدر محمود را و داشت که او را از مقام خود معزول دارد. محمود خود در این باره به ابونصر مشکان (۲) چنین گفته است:

داین احمد مرد کافست و از کودکی ما را بکار آمده و با من بوده است و بدین سبب عظیم دراز دستست و مال بجزومی ستانده و هر فرمانی که ما می کنیم اعتراض میکند و بسمع ما رسانیده اند که از وی نا حفاظیها در وجود آمده است در باب غلامان و امثال آن و من در دل گرفته ام که او را معزول و با هر که دای زده ایم همین اشارت کرده اند. (۳)

باین ترتیب احمد بن حسن میمندی به دستور سلطان محمود در قلعه گردیز زندانی شد و پس از چند وقت سلطان بهرام نام یکی از خواص خود را مأمور کرد که او را بر سر دره کشمیر پیش چنگی بن شاهک برد (۴) تا در قلعه کالنجار از قلاع هندوستان مجبوس گرداند. و احمد میمندی تا مرگ سلطان محمود در آن قلعه بود (۵) سلطان محمود دستور داده بود که به جان او آسیبی

۱- جوامع الحکایات و لوامع الروایات، محمد عوفی، قسم اول باب دوازدهم.

۲- ابونصر مشکان از دبیران بنام و صاحب دیوان رسالت محمود و پسرش مسعود استاد و رئیس ابوالفضل بیهقی بود که گذشته از دبیری به عربی نیز شعر میگفته است. وفاتش به سال ۴۳۰ هـ است.

۳- جوامع الحکایات، قسم اول باب دوازدهم.

۴- چنگی بن شاهی بن بهمی (Janki Shahi Bambi) حاکم درب کشمیر در زمان سلطان محمود بود و به او خدمتها کرده بود.

۵- آثار الوزراء، عقیلی، ص ۱۷۸ و زین الاخبار گردیزی.

نرسد. بعد از فوت محمود و روی کار آمدن محمد امیر علی قریب برای کشیدن انتقام به طلب وی فرستاد ولی چنگی او را نفرستاده که سلطان ودیعت به من سپرده و تا کید کرده که به هیچ کس نسپارم» (۱) و چون سلطان مسعود به تخت سلطنت غزنین متمکن گردید کس به طلب خواجه احمد فرستاد احمد از آن قلعه بیرون آمد و تمامی ارکان دولت و اولیای حشمت در سه منزل استقبال نمودند و باردیگر شغل وزارت به وی تفویض گردید. خواجه احمد به بهانه پیری تن در نمی داد. مسعود مصرأ از او تقاضا می نمود که «مارا امروز مهمات بسیارست و واجب نکند که کفایت خود را از ما دریغ دارد». خواجه احمد گفت: «ما پیر شده ام و از کار مانده و نیز نذر دادم به سوگند آن که بیش ازین شغل نکنم که بمن رنج بسیار رسیده است» سلطان گفت: «حق های وی برین دولت پوشیده نیست... زیرا جز امانت و مناصحت نیامده است». و در این مورد مواضع و سوگند نامه ای بین وزیر و سلطان در بین است که در کتاب آثار الوزراء و مجمل فصیحی آمده است.

خواجه احمد دو سال و نیم وزارت مسعود را داشت و به سال ۴۲۴ هـ (۲) وفات یافت.

سلطان محمود پس از عزل احمد میمندی به فکر افتاد که دوباره او را به سمت سابق انتخاب و وزارت بدو دهد در آثار الوزراء، حکایتی از قول ابو نصر مشکان دبیر معروف غزنویان در این مورد آمده است: «در تاریخ سنه تسع عشر و اربعه مائه سلطان محمود روزی مرا بخواند و جایی خالی کرد از هر گونه غم و شادی میگفت در اثنای آن گفت: رسم بوده است که چون وزیری را معزول کنند و نعمت باک بستانند و باز آردند و دیگر باره وزارت بدو دهند و از آنکس پس آزدگی و صفا که دیده باشد راستی و امانت آید؟ گفتم: زندگانی خداوند در از باد اگر غرض پادشاه در آنچه از من می پرسد سخنیست که تا بگری سخن فرسود و آنچه خوانده است و دیده گفتن گیرد و اگر غرض چیز دیگریست بهمه حال تا سر حدیث بدست بنده داده نیاید سخن نتواند گفت. گفت: می خواهم که باز نمایی چندانکه خوانده ای و بادداری و دیگر حدیث احمد حسنست که هر چند تا اوزنده است اعتقاد من آنست که او روی من نبیند و در هیچ خدمت شروع نکند و در دلم می گردد که ایزد تعالی تقدیر کرده باشد که رضای ما را دریابد، آنگاه اگر شغل وزارت بدو داده آید مردم ما را به ضعف رأی منسوب کنند و وی پس از آنکه دل آزرده شده است و درویش گشته و جفای بسیاری دیده بصحت و راستی آید یا نه؟ گفتم: زندگانی خداوند در از باد بنده نکته ای چند از آنکه بهما نزدیک است در این باب باز نماید، بیاید دانست که تاجهانست این می بوده است که خداوندان بر بندگان خشم می گرفته اند و باز بریشان رحمت کرده اند و عفو نموده و لطف ارزانی داشته اگر خواسته اند شغل باز داده که در این هیچ عیب نبوده است و نباشد...

بقیه در صفحه ۵۲۵

۱ - آثار الوزراء عقلمی ص ۱۷۸ و زین الاخبار گردیزی .

۲ - فصیح خوافی سال ۴۳۱ هـ را سال وفات این وزیر نوشته است.

تاریخ فقه جعفری

ملا عباسعلی کیوان قزوینی

چون مهنامه وزین وحید بهمت والای فرزانه پاکنهاد آقای وحیدنیا در طی سالهای اخیر با کوششی خستگی ناپذیر در طبع و نشر مطالب ارزنده تاریخی اقدامات مجدانه معمول داشته و گوشه‌هایی از تاریخ کشور و شئون اجتماعی ایران را مکشوف ساخته و برقع از خبایا- بیکسو افکنده‌اند لذا به تاسی از این رویه مرضیه رساله‌ای کوتاه و جامع و مفید در تاریخ فقه جعفری اثر خامه توانای مولا و خداوند گرام (کیوان قزوینی) که وسیله دوست دانشمند آقای احمد قاسم زاده بدست آمده و از دست تطاول زمان حفظ گردیده و تا کنون بحلیه طبع در- نیامده است از نظر تیزبین خوانندگان پرمایه مهنامه وحید میگذراند امید است که توفیق رفیق گشته و در آتیه فرصت طبع آثار جاودانی و محققانه خطی مولا یم را بنظر صاحب‌دلان برساند.

نورالدین مدرسی چهاردهی

وبعد بیاری ایزد لم یزل گوید بنده پر زلال، گمشده بیابان خطا و خطل، غرق شده خلیج علل، معیوب عیوب، نفسانی مغلوب حزب شیطانی، قرین نعمای ربانی مقعد از سلوک امتنائی بازار زده خود پسندی، آزار خورده هرگز ندی، جامانده کاروان علم و عمل، ناخوانده قسمتهای صبح ازل، تهی دست پر تمنا، قاصر کوه قدم از کعبه منی، گرسنه چشم تازه دیده، نوکیسه فقر کشیده بلجبه زیانکاری غریب متمسک بسرمایه توفیق فقیر فیض ربانی عباس بن اسمعیل بن علی بن معصوم القزوینی عفی الله عن جرائمهم که این کلمات کنز را بعست از کنوز الفرائد.

بسم الله الرحمن الرحیم در بیان وجوب تعلم فقه بر هر مسلم علم و دانش شخص آدمی را زیبا تر کمالست و چون کمال آدمی بر دو گونه است لازم و مستحسن علوم نیز نسبت باشخاص مختلف است پس بعض علوم نسبت به بعض اشخاص از کمالات لازم است یعنی اگر آن علم در آن شخص نباشد ناقص و سزاوار ملامتست چون علم معاشرت و آداب برای عموم مردم و دانستن نکات صنایع برای کسبه و آداب حرف و علم حساب و جغرافیا برای شخص مهندس و دواشناسی برای طبیب معالج و هکذا و از این قبیل است علم فقه برای شخص مسلم که هر یک از هفتاد و سه فرقه مسلمین باید فقه مذنب خود را بداند والا ناقص و مورد ملامتست پس شیعه اثنی عشری اگر فقه طریقه خود را نداند ناقص و ملوم است عقلا و شرعاً و دولتاً و مکنتاً و اگر فقه سایر طریقه‌ها را نداند نقص او نیست چنانکه مسلم اگر فقه یهودی و نصاری را نداند نقص او نیست بل از کمالات مستحسنه است دانستن آنها نه لازمست و چون ایجاد مدرسه مقدسه مشیره که دانشوران شش جهت و هفت اقلیم بدانجا اشاره نمایند بسر انگشت کمال محض تربیت و تکمیل

اشخاص مستعد است برای کفایت اشغال وزارت خارجه و داخله بطور اتم واحسن تامنصِب خدمت دولت و ترویج ملت را شایسته باشند لذا باید متعلمین این مدرسه چنان در فقه اثنا عشری بر حسب اجتماعیات و فتاوی مشهوره بهمت و دقت بکوشند که پس از انقضاء مدت تربیت انشاء الله پسند فقهاء عظام و علماء اعلام که اماناء شرع احمدی و رسواة دین محمدی هستند باشند.

آغاز تدوین و ترتیب فقه اثنا عشری

از ابتداء اسلام تا زمان باقرین و صادقین (ع) رسم شیعه نبود تدوین احکام فقهیه و در این مدت سه طبقه از مسامین بودند که اشرف انداز طبقات آینده اول آنها که ادراک صحبت پیغمبر خاتم نموده اند خواه حدیث نقل کرده باشند یا نه و اینها را صحابه نامند. دوم آنها که ادراک فیض صحبت صحابه نمودند نه پیغمبر و اینها را تابعین خوانند خواه زمان پیغمبر را درک کرده باشند چون اویس قرنی که سیدالتابعین مینامند یا نه. سیم آنها که درک صحبت تابعین نمودند نه صحبت پیغمبر و نه صحبت صحابه و اینها را تابعین تابعین گویند از این سه درجه که گذشت سایر مسلمین در شرف مساویند و این مطلب اتفاقی هفتاد و سه فرقه مسلمین انداما خصوص شیعه يك عنوان اشرفیت دارند و يك عنوان افضلیت پس اشرف آن کسیست که درک حضور بسیاری از آل محمد نموده باشد هر چه بیشتر اشرف تر چون جابر انصاری که هفت نفر از ایشان را خدمت کرده و او واسطه المقداصحاب النبئی و اصحاب الصادقین است و بحسب شرافت کسی از او اشرف نیست و بعد از او ابو حمزه ثمالیست که از زمان سجاد تا زمان کاظم (ع) بود و چهار امام را خدمت کرد و افضل آن کسی است که معرفت بنورانیت در باره پیغمبر و امام پیدا کرده باشد خواه غالباً در حضور ائمه بوده باشد چون مفضل و جابر جعفی که صد و سی هزار حدیث از باقرین (ع) نقل میکنند و هنوز میگوید مولایم باقر (ع) هفتاد هزار حدیث از اسرار بمن فرموده و هیچ يك از آنها را بکسی نگفته ام و خواه آنکه غالباً دور و محروم از حضور باشد چون علی بن یقطین و زیر هرون رشید که دلباخته ترین شیعیانست در نزد محبت کاظم (ع) چنانکه سالی حضرت در موسم حج در عرفات فرمود حاجی کسی نیست مگر من و علی بن یقطین با آنکه علی بصورت در حج نبود بلکه در مسند وزارت نشسته بود چون این حکایت را از علی پرسیدند گفت همان ساعت من چنان بیاد حضرت سرگرم و دلشاد بودم که از خود تهی و از او پرگشتم پس قرب روحانی بعد مکانی را از میان برداشت و خواه آنکه اصلاً ائمه را ملاقات ننموده باشد چون علماء ربانی و فقهاء صمدانی در غیبت کبری که ودائع رحمانی اند در زمره لسانی بالجمله کافه شیعیان بجهت قرب عهد نبوی مستغنی از تدوین مسائل بوده و به تلقی انسانی از یکدیگر اکتفا مینمودند و در آخر زمان باقر (ع) که ضعف پیری بر مزاج دولت بنی امیه و ناتوانی طفولیت بر عنصر دولت بنی عباس مستولی بود بحکم قم فاغنتم الفرصة بین - العدمین آن حضرت لوای شریعت افراشت و تخم محبت اهل بیت در مزارع قلوب کاشت و بنای نشر علوم گذاشت و برای هدایت عباد در اطراف بلاد نواب خاص گماشت که از آن جمله جابر

جمنی بود تا آنکه حضرت صادق (ع) متمکن اریکه عزت گردید و ابو عبدالله مطلق در اخبار اسم آن بزرگوار است چنانکه ابو جعفر مطلق اسم باقر (ع) است بالجمله آن حضرت در مصطبه تعلیم آرمید و در ترویج رسوم احمدی و آثار محمدی کوشید چنانکه چهارصد عالم قابل در مجلس درس آن صدر نشین محفل و علم آدم الا سماء نشسته و کلمات در بار آن سلیل اختیار را می نوشتند تا آنکه چهارصد رساله نوشته شد که آنها را اصول اربعه نامیدند و از آن زمان تا حدود سیصد هجری که تقریباً دو یست باشد شیعیانیکه از حضور ائمه حاضرین دور و یا بواسطه غیبت صغری از امام غائب مهجور بودند بدین چهارصد رساله که هر یک محتوی بایی از ابواب فقهیه بود عمل مینمودند و در این مدت از گردش غربال پر آفت آسمان و وزیدن تندباد حوادث جهان گرداند راس و غبار فندان بر رخساره اغلب این رساله ها ریخت و فتنه جهالت شیعیان برانگیخت و نزدیک شد که یکسره علم فقه مفقود و رساله ها نابود شوند تا آنکه در حدود سیصد جلوه گر شد زبده ارباب قلوب ثقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی بضم کاف عربی چون زبیر که از قرای فشا بویه است در یک فرسخی کنار کرد نزدیک رودخانه کرج و مقبره خودش در بغداد شرقی سمت باب الکوفه در تکیه مولویه است مزاری است معروف حکم به کنند قبر آن دو امام نمود که به بیند ابدان ایشان میان قبر هست یا نه پس وزیرش گفت که شیعه آن اعتقادیکه درباره امام دارند درباره علماء خود نیز دارند و اینک قبر یکی از اقطاب علماء ایشان شیخ کلینی در بغداد است این امتحان در آنجا معمول شود بهتر است پس بامر والی قبر آن زبده ارباب معالی را کردند و بدن آن زنده دل را با کفن صحیح و سالم دیدند و طفل کوچکی با کفن سالم نزد او مدفون بود گویا جسد پسرش بوده پس دوباره قبر را پوشیده و در احترامش کوشیدند و اما کلین بفتح کاف عربی چون امیر پس اواز قرای و رامین است و شیخ کلینی از آنجا نیست گرچه صاحب قاموس شیخ را از آنجا شمرده ولی گویند این مطلب از اشتباهات او بوده و علماء سنت و جماعت شیخ کلینی را مجدد مذهب شیعه در مائه نالته مینامند چنانکه گویند که رسم اقدس الهی آن بود که بفاصله هزار سال تقریباً پیغمبر با اقتداری برانگیزد پس اولاً حضرت آدم دافرستاد و بعد از او بهزار سال محمدص و او همه این هزار سالها تقریبی است نه تحقیقی پس بعضی بیشتر از هزار و بعضی کمتر است و چون نبوت ختم شد بوجود محمدی مقرر رسم الهی آن شد که در هر صدسال تقریباً عالمی با جلال و دانشوری با اقبال دامقننر گرداند که تجدید و تعمیر مذهب نماید پس برای مذهب خود مجددها می شمارند و برای مذهب شیعه در مائه اولی حضرت باقر (ع) و در مائه ثانیه حضرت رضا (ع) و در نالته شیخ کلینی دادند و در رابعه سید مرتضی علم الهدی و او هکذا و حدیثی از ابن عباس نقل میکنند که الدنيا جمعة من جمعات الاخرة یعنی دنیا از هفتته های آخرت است که دوره نبوت هر پیغمبری روزی شمرده شده ولی روز آخراً طول ایام بلکه بیشتر از تمام آنشش روزشاید باشد و علماء شیعه نیز ابن مطلب را پسندیده تلقی بقبول نموده اند از مجددمائه یازدهم حضرت

آیه‌الله فی الارضیین و حجّه‌الله علی العالمین علامه مجلسی راشمرده اند و مجدد مائه دوازدهم آقای آقا باقر بهبهانی را و مجدد مائه سیزدهم مرحوم شیخ جعفر تسری را و امید است انشاءالله که مجدد مائه چهاردهم خود امام غائب صاحب الامر علیه السلام باشد مجعلا شیخ کلینی با کمال دقت در بیست سال آنچه توانست از آن چهارصد اصل جمع نموده و تبویب کرده در پنج مجلد یکی در اصول دین و سه در فروع دین و یکی در مواعظ و هر یک را در چند کتاب و چندین باب ترتیب داد و او را کافی نام نهاد و بعضی گویند که این کتاب بتوسط سفراء اطیاب بحضور امام غایب (ع) رسیده و آن حضرت این نام را نهاد و فرموده‌ها کافر شیقنا و جمله اخبار کافی ۱۶۱۹۹ حدیثست و جمله کتبش سی و دو کتابست و بعد از کلینی شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه قمی مدفون در ری آنچه بدقت و صحت پیدا کرد در آورده و او کتاب من لایحضره الفقیه نام کرد و جمله اخبار او ۵۹۶۳ حدیثست و ملتزم شد که روز قیامت در حضرت رسالت از عهده صحت احادیث این کتاب بر آید لذا همین يك کتاب از کتب آن جناب در حساب آمد و گر نه مؤلفات آن سر حلقه ثقات قریب بدویست مجلد است و بعد از صدوق بفاصله چند سال شیخ الطائفه محمد بن حسن الطوسی آمده که تصحیح و تنقیح نموده از چهار صد ساله در دو کتاب درج فرمود یکی تهذیب که جمله اخبارش اگر بیشتر از اخبار کافی نباشد کمتر نیست و دیگری استبصار که ۵۵۱۱ حدیث دارد پس رجوع و اعتماد خواص و عوام شیعه خصوص فقها و ائمه شریعت از آن زمان الی یومنا هذا در مدارك مسائل شرعیه بر این چهار کتاب است از سه محمد نام که محمد بن ثلث اوائل می‌نهند و هر سه مکنی بایی جعفر بودند و مجموع اخبار این چهار که ۴۲۷۷۴ حدیثست تماما معتبر بلکه به اعتقاد اخباریین قطعی الصدور است لذا توان گفت که این چهار کتاب میان علماء اطیاب بمنزله چهار کتاب توریة و زبور و انجیل و قرآن آسمانیست میان انبیاء عظام و دیگر کسی بسان این سه بزرگوار در احیاء اخبار ائمه اطهار بذل جد و جهد مجد ننمود مگر محمد بن ثلث او آخر علامه مجلسی محمد باقر بن محمد تقی بن مجلسی الاسهبانی صاحب بحار الانوار در ۲۴ مجلد و حیات القلوب فارسی که میخواست بر ترتیب بحار فارسی بنویسد و دو جلد و نیم نوشت و عمرش و فائتمود و دیگر محمد بن حسن بن علی بن محمد مشهور بشیخ حر عاملی قدس سره و صاحب وسائل الشیعه در سه جلد و دیگر محمد بن مرتضی معروف بمحسن مشهور بفیض کاشانی رحمه‌الله صاحب وافی در چهارده جلد که دارای جمیع چهار کتاب است با شرح مفصله معنویه و لطائف غیبیه و آنچه مناسب آنهاست از اخبار دیگر غیر چهار کتاب لکن بعنوان شرح و بیان و هم این فیض مرحوم زیاده از دویست جلد در معقول و منقول نوشته که چندین کرواست میشود و هم‌را بدست خود نوشته بعد رساله درسامی این کتابها و عدد ابیات آنها خودش نوشته طاب ثراه.

در تقسیم فقه سه قسم

بدانکه تمام فقه را سه قسم مقسوم ساخته‌اند عبادات و عادات و معاملات چونکه فقه علم باحکام افعال قلبیه مکلفین است یعنی کارهای بدنی آدمی و اما احکام کارهای قلبی و صفات باطنی

پس علم آنها را طریقت و اخلاق نامند و فقه را شریعت خوانند که متعلق بافعال بدنست و بس و اگر بندرت از افعال قلبیه بحث نماید مستطرد خواهد بود چون مسئله نیت و افعال بدنیه یا کارهایستکه باقتضاء طبیعت و عادت از بدن صادر میشود و حکم شرعی این کارها بیان میشود در کتاب اطعمه و اشربه و سید و ذباجه و سبق و رمایه و یقظه و احیاء اموات و غیرها و اینها را عادات نامند و یا حوادثی است که واقع میشود میان دو نفر که باید کیفیت آن حادثه بحکم و امضاء شرع واقع شود چون بیع و وقف و عتق و هبه و وصیت و غیر ذلك و یا آن که بعد از وقوع آن حادثه حکمی و باید از شرع برای طرفین مثل غضب و حدود و ریاست و قصاص وظهار و ایلا و لعان و مواریث و غیر ذلك و اینها را معاملات بمعنی اعم گویند یعنی کاریکه دو نفر در او مدخلیت داشته باشند نه معاملات بمعنی اخض که دادوستد باشد و یا کارهایستکه قرار داده شرع است که اگر شرع نبود آن کارها مرسوم نبود و اینها را عبادات نامند و قصد بندگی در حلقه آنها معتبر است یعنی از آن جهت که شارع خواسته بجایا و رده از آن جهت که یاد گرفته پدر و مادر است و نه از آن جهت که ترس تکفیر و ملامت مردم است و نه از آن جهت که بعد از تکرار عادت شده چون نماز اغلب مردم که از روی عادتست نه باحضور قلب و اینگونه عادت را عادت ثانیه گویند که از مزاوله و تکرار عادی شده نه آنکه باقتضاء طبیعت و عبادات شش کتابست از کتب فقهیه که مجموعاً پنجاه و دو کتاب باشد و نیز عبادات سه قسم است عبادت بدنیه تنها و او طهارتست و صلوٰه و صوم و مالیه تنها و او زکوة و خمس است که هر دو در یک کتاب ذکر میشود و بدنیه و مالیه هر دو و او حج است و جهاد که هم زحمت بدنیتست و هم محتاج به مخارج است.

کیوان قزوینی

بقیه از صفحه ۴۴۸

اکنون خداوند پدل خویش نگرد و آنچه او را خوشترست میکند و میفرماید. گفت: این احمد مردی است کافی و شغل بزرگ از روی رقوق و کاردانی کرده و خاطر من او را دوست میداشت تا ویرا معزول کرده شده است رنج بیشتر بر خاطر من است، اما این اولیای حشم من دشمن ویند و درین روزگار چون رأی مرا در باب وی بدیده اند از بدی و دشمنی در حق وی آنچه ممکن بود بکردند و هیچ محابا ننمودند، میترسم و می اندیشم که اگر شغل وزارت بدو بازدهم، هر چند که او را زهره نماند که به انتقامی ظاهر مشغول بود اما بر باطن او واقف نتوانم بود. اولیای حشم من از او بترسند و بدین سبب دل همگان بر من ریش شود پس یک تن را آزرده و دل ریش داشتن اولیتر که عالمی را ترسان و بدگمان گردانیدن، به این جهت سلطان نتوانست بار دیگر او را به سمت سابق منصوب نماید و بجای وی حسنک را وزارت داد و وی مردی جوان و بی تجربه بود در آن شغل مهم «مشتی در تاریکی میزد» چنانکه محمود از تفویض آن منصب بدو پشیمان گشت» (۱) احمد بن حسن میمندی دو پسر داشت که عبدالرزاق و علی نام داشتند. عبدالرزاق در زمان محمود مانند پدرش احمد بن حسن محبوس گشت و در دوران حکمرانی مسعود هم زمان با پدرش از بندرهای یافت و در دوران حکومت مود و دین مسعود پای برمسند وزارت نهاد.